

نگاهی به زندگی ادبی و سفر شاعر انگلیسی، جان درینک واتر، به ایران و مشهد در سال ۱۳۱۳ خورشیدی

از غوغای لندن تا آرامش توس

- مردی از تیار درام و فلسفه

جان درینک واتر(۱ ژوئن ۱۸۸۲– ۲۵ مارس ۱۹۳۷ میلادی) شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی بود، چهره‌ای که بیش از جنگ جهانی اول نامش در محافل ادبی شنیده می‌شد. در لندن به دنیا آمد؛ شهری شلوغ که خیلی زود او را به دنیای کار کشاند. تنها پانزده ساله بود که مدرسه را ترک کرد و به عنوان کارمند جزء، در یک شرکت بیمه در ناتینگهام مشغول کار شد، اما پشت میزهای اداری، ذهنش جای دیگری پرسه می‌زد؛ میان کلمات، تصویرها و شعر.

در شعرهایش، تصویرهای گذرا و ظریف اغلب به موضوع‌هایی عمیق‌تر گره می‌خوردند؛ رشد فردی، جنگ و زیبایی آرام طبیعت. او در چاپ نخستین مجموعه‌های شعرش، نشان داد که صدایی تازه در شعر انگلیسی در حال شکل‌گیری است و بعدها هم مجموعه‌های دیگری که منتشر کرد، این مسیر را کامل‌تر کردند.

درینک واتر به تدریج به یکی از چهره‌های نسل شاعران «جورجینی» بدل شد و شعرهایش در چندین جلد از مجموعه مشهور Georgian Poetry به‌ویراستاری ادوارد مارش منتشر شد. هم‌زمان، او به حلقه شاعران «دایموک» نیز تعلق داشت، گروهی که یا ساکن روستای دایموک در گلاسترشر بودند یا مانند خود، ا بارها به آنجا رفت‌وآمد داشتند. طبیعت روستایی دایموک، الهام‌بخش بسیاری از آثار این جمع بود، اما با آغاز جنگ جهانی اول، این حلقه ادبی نیز از هم پاشید.

پس از جنگ، مسیر زندگی درینک واتر تغییر کرد. او به تئاتر نزدیک‌تر شد و در تئاتر ریپرتوار بیرمنگام نقشی کلیدی یافت؛ ابتدایه عنوان همکار و سپس به عنوان مدیر نمایشنامه «ابراهام لینکلن» در سال ۱۹۱۸میلادی، نام او را به‌طور جدی بر سر زبان‌ها انداخت و حتی روی صحنه‌های آمریکا هم به اجرا درآمد. پس از آن، نمایشنامه‌هایی درباره چهره‌های تاریخی نوشت؛ از مری استوارت گرفته تا رابرت برنز و الیور کرامل. علاقه‌اش به تاریخ فقط نمایشی نبود، او حتی کتابی تحلیلی درباره کرامل نوشت.

درینک واتر فقط شاعر و نمایشنامه‌نویس نبود، مقاله می‌نوشت، مجموعه‌های ادبی گردآوری می‌کرد و گاهی خودش متن‌ها را می‌خواند و ضبط می‌کرد. حتی در ساخت و روایت فیلمی که موضوع آن جشن تاج‌گذاری جرج ششم بود هم نقش داشت.

او سرانجام در سال ۱۹۳۷، در ۵۴سالگی، در لندن درگذشت. آرامگاهش در پیدینگتون آکسفوردشایر قرار دارد؛ همان جایی که در کودکی تابستان‌هایش را در آن گذرانده بود. امروز، دست‌نوشته‌ها و نامه‌هایش در کتابخانه‌هایی چون بیل و دانشگاه بیرمنگام نگهداری می‌شود؛ ردپاهایی از زندگی مردی که میان شعر، تاریخ و صحنه تئاتر، آرام و پیوسته قدم زد.

- سفر به «کشور داستان‌ها»

در میان چهره‌های برجسته‌ای که از سراسر جهان به ایران آمدند، نام یک مرد پیش از همه در صفحات روزنامه‌های آن زمان، می‌درخشید: «جان درینک واتر». او که دوستی نزدیکی با محمدتقی بهار داشت از همان روزهای نخست

کنگره مراوده صمیمانه‌ای با او برقرار کرد. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۱۳ معرفی کوتاهی درباره درینک واتر در صفحه نخست خود منتشر کرد و نوشت: «مستر درینک واتر در

تمام ممالکی که زبان انگلیسی را حرف می‌زنند معروف و حضور ایشان در این جشن دلیل بر آن است که انگلستان یکی از معروف‌ترین نمایندگان ادبی خود را برای احترام به شاعر ملی مافرستاده است. مستر جان درینک واتر مقام ارجمندی در نظم داشته و اشعار او در مجموعه‌های مختلف به کرات به طبع رسیده است. به علاوه مشارالیه یکی از بهترین و زبردست‌ترین درام‌نویس‌های انگلستان است.»

اطلاعات، درادامه معرفی این ادیب انگلیسی می‌نویسد: «چندین بیس‌های او را در حال حاضر در لندن و سایر پایتخت‌های بزرگ دنیا نمایش می‌دهند و یکی از معروف‌ترین بیس‌های او موسوم به «ابراهام لینکلن» را به عنوان یکی از بهترین نمونه بیس‌های انگلیسی به زودی در شهر وین نمایش خواهند داد. مستر درینک واتر در غالب ممالک معظم دنیا و دارالفنون‌ها کنفرانس‌های متعددی درباره ادبیات انگلیسی داده و یکی از طرف‌داران جدی صلح و آرامش



تصویری از جان درینک‌واتر در لندن



دنیاست. ایشان از دارالفنون برمینگام درجه دکتراداشته و در مؤسسه سلطنتی ادبیات استاد شعر بوده و تدریس می‌کنند. به علاوه ریاست انجمن‌های متعدد ادبی را دارا هستند و از دولت‌های ایتالیاویونان دارای نشان می‌باشند.» داستان حضور او در ایران، با یک پیوند عمیق قلبی آغاز شد. درینک واتر که شیفته عظمت حماسه ایرانی بود، به عنوان نماینده ادبی انگلستان برای ادای احترام به مقام فردوسی راهی ایران شد. او در این سفر، نیمه گمشده هنری خود را در سیمای ملک‌الشعراى بهار یافت. این دو ادیب خوش‌قریحه، ساعت‌ها در حاشیه کنگره هزاره فردوسی در کنار هم می‌نشستند و گویی مرزهای میان شرق و غرب را با کلمات فرو می‌ریختند.

جان درینک واتر در سومین جلسه کنگره هزاره فردوسی، شعری که به زبان انگلیسی در رسای حکیم توس سروده بود، خواند. پس از او و در آخر جلسه هم علی اصغر حکمت، کفیل وزارت

امید حسینی‌نژاد | در پاییز سال ۱۳۱۳ خورشیدی، زمانی که جهان میان دو جنگ بزرگ نفس تازه می‌کرد و اروپا در تب و تاب تحولات سیاسی بود، تهران میزبان محفلی شد که زبان مشترک آن نه سیاست، بلکه «شعر» بود.

پس از گذشت سال‌ها و فراز و نشیب‌های بسیار بر سر ساخت مزار فردوسی و مقدمات برگزاری کنگره، سرآخر مزار فردوسی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی ساخته شد و به همین بهانه کنگره هزاره فردوسی در مهرماه همین سال در تهران و مشهد برگزار شد. روزنامه اطلاعات در آن زمان گزارش‌های دقیقی پیش از برگزاری کنگره تا روزهای نهایی آن منتشر کرد. در ماه‌های منتهی به آغاز کنگره در تهران، مطبوعات ایران اخبار و گزارش‌هایی درباره رویدادهای مرتبط با کنگره منتشر کردند. روزنامه اطلاعات در شماره ۲۲۷۶ به تاریخ «شهریور ۱۳۱۳ خورشیدی، خبری با تیتیر «مقدمات جشن فردوسی» منتشر کرد. در این خبر آمده است: «در اداره حکومتی سمنان کمیسیونی مرکب از رؤسای دوایر دولتی و طبقات دیگر تشکیل و در اطراف جشن هزارمین سال تولد فردوسی مذاکرات لازم نموده و پروگرامی در این خصوص برای تهیه مقدمات جشن نوشته شد.» نخستین گروهی که برای شرکت در کنگره یک ماه پیش از آغاز این کنگره به ایران وارد شدند گروه فرانسوی، متشکل از دکتر«نتو» به اتفاق«کوتسین» و همسرش بودند. اطلاعات در تاریخ۱۱ شهریور این خبر را در صفحه ۳ این جریده منتشر کرد.



جان درینک‌واتر و ملک‌الشعراى بهار در مشهد

زمان نوشتن نخستین یادداشتش برای مقبره فردوسی قصیده‌ای بلند برای ارج‌گذاری مقام فردوسی سرود.

سخن بزرگ شود، چون درست باشد و راست کس ار بزرگ شد از گفته بزرگ، رواست چه جد، چه هزل، درآید به آزمایش کج هرآن سخن که نه پیوست با معانی راست شنیده‌ای که به یک بیت، فتنه‌ای بنشست شنیده‌ای که ز یک شعر، کینه‌ای برخاست سخن گراز دل دانا نخاست، زیبا نیست گرش قوافی مطبوع و لفظ‌ها زیباییست کمال هر شعر اندر کمال شاعر اوست

صنیع دانا، انگاره دل داناست

پیوند این دو به قدری عمیق شد که بهار نیز در ستایش این همهان انگلیسی، ابیاتی نغز سرود. حالایی از گذشت ۱۱ سال در مقام مترجم اشعار شاعر انگلیسی پشت تریبون ایستاده تا اشعار او را ترجمه و برای حاضران قرائت کند. بهار پشت تریبون قرار گرفت و گفت: «آقایان مسبقند افکار دول مختلف است و شعری که استاد انگلیسی با آن طبع غرا بگوید به همان خوبی نمی‌شود گفت ولی به حکم «ما یدرک لا یتَرَک کله» زحمتی کشیده‌ایم و ترجمه اشعار ایشان را سروده با اجازه آقایان به عرض می‌رساند.»

به قسطنطنیه بتابید ماه بلرزد از آن برج‌های سیاه ز قرن‌الذهب ساخت سیمین کمند مگر بگذرد زان بروج بلند نگارا! نگه کن که این نور پاک دگر بهره از این شب تابناک ز غوغای مغرب به تنگ آدمم سوی کشور داستان‌ها شدم ز دار و ده غرب دل بگسلم مگر لختی آرام گیرد دلم همه ایبات این قصیده طولانی در صفحه نخست روزنامه اطلاعات به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۱۳ خورشیدی منتشر شده است. در آخر نیز بهار چند بیت در مدح درینک واتر سرود که در صفحه ۴ همین روزنامه چاپ شده است. او ایران را پناهگاهی می‌دید که در آن «لختی آرام گیرد دلش» و از دار و ده غرب دل بیرد.

- ثبِت لحظه‌ها با چشمان شیشه‌ای

اما درینک واتر تنها با قلمش به شکار لحظه‌ها نمی‌رفت. او با دوربین عکاسی شخصی‌اش، جاده‌ها و مکان‌های دیدنی ایران را ثبت می‌کرد. نگاه ژورنالیستی و جست‌وجوگر او باعث شد تا مجموعه‌ای ارزشمند از تصاویر ایران آن زمان و صحنه‌های کنگره خلق شود. از همان زمانی که قدم بر سرزمین ایران گذاشت با دوربینش آثار گوناگونی را تصویربرداری کرد و به هر شهری که وارد می‌شد از مکان‌های تاریخی آنجا عکس می‌گرفت. درمیان مجموعه تصاویر او، عکس‌هایی از میل خسرو جرد، ورودی شهر سبزوار، آرامگاه خيام امام‌زاده محروق، حرم امام‌رضا^(ع) و تصاویری از حواشی و شخصیت‌های حاضر در هزاره فردوسی دیده می‌شود. یکی از ماندگارترین قاب‌های تاریخ این رویداد، تصویری است که او در کنار ملک‌الشعراى بهار ثبت کرده است؛ عکسی که گویی نماد هم‌مسلكی دو شاعر بزرگ در ستایش حماسه و صلح است. حضور جان درینک واتر در هزاره فردوسی، فراتر از یک مأموریت دیپلماتیک یا ادبی، روایت مردی بود که در جست‌وجوی اصالت، از لندن به توس آمد تا ثابت کند که فردوسی، شاعری برای تمام قرن‌ها و تمام زبان‌هاست.

● مترجمی از جنس «بهار» از آنجا که درینک‌واتر اشعارش را به زبان مادری خود (انگلیسی) سروده بود، لازم بود چادوی کلماتش به پارسی برگردانده شود. این مأموریت دشوار بر عهده بهار گذاشته شد. بهار با تواضع اعلام کرد که شاید نتوان ظرافت‌های طبع والای استاد انگلیسی را عیناً منتقل کرد، اما با منطق «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»، ترجمه منظوم زیبایی از اشعار او را برای حاضران قرائت کرد. همو که در



آرامگاه خورشیدی



این تصاویر را جان درینک واتر در سفرش به خراسان ثبت کرده است



میل خسرو جرد، امام‌زاده محروق و بنای هارونیه | این تصاویر را جان درینک واتر در سفرش به خراسان ثبت کرده است



به ترتیب: زاتری در حرم مطهر، میل خسرو جرد، امام‌زاده محروق و بنای هارونیه | این تصاویر را جان درینک واتر در سفرش به خراسان ثبت کرده است

تاریخ نگار

نگاهی به قیام‌های خراسان پس از مرگ ابومسلم (بخش دوم)

«**سنباد زرتشتی» در راه تخریب کعبه**

غلامحسین نوعی| همان‌گونه که در بخش پیشین اشاره شد خراسانیان برای رهایی از ظلم و جور و ستم حکومت نژادپرست بنی‌امیه به دور شخصی به نام ابومسلم گرد هم آمدند. از همین رو قتل ابومسلم دسیسه‌ای شد برای گروه‌های مختلف دینی تا بتوانند در سایه نام او اهداف و خواسته‌هایی را تعقیب کنند که از مدت‌ها قبل به دنبال آن بودند و هنوز نتوانسته بودند آن‌ها را به دست آورند. یکی از نخستین شخصیت‌هایی که حرکت انقلابی را علیه حکومت اسلامی بنی عباس آغاز کرد شخصی بود به نام «سنباد زرتشتی» که اعراب او را «سنباد مجوسی» می‌نامند.

- قیام سنباد

براساس منابع و مأخذ، سنباد یک شخص زرتشتی است که در سال ۱۳۷قمری به خون‌خواهی ابومسلم قیام می‌کند. مورخان اصل او را از روستای اهروانه نیشابور دانسته‌اند و بر این اعتقادند که او در اولین حرکت نیشابور و توس و را می‌گیرد و بر خود نام سهپهد پیروز می‌گذارد و سپس هدف خود را ویرانی کعبه می‌داند. قیام او هفتاد روز طول می‌کشد و تعداد یاران او را «۶۰هزار یا به قولی «۱۰۰هزار نفر دانسته‌اند. مورخان همچنین بر این باورند که منصور، خلیفه عباسی برای سرکوبی او تعدادی از افراد سپاه جمهوربن مراد عجلی را همراه با «۱۰هزار نفر برای سرکوب سنباد می‌فرستد.

بنا بر نوشته احمد ابی یعقوب در «تاریخ یعقوبی» و عزالدین علی ابن اثیر در «تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران» سپاهیان منصور پس از جنگ‌هایی خونین موفق به شکست دادن سنباد و متواری کردن او به سوی طبرستان می‌شوند. سنباد در طبرستان به دست طوس یکی از سرداران سهپهد طبرستان یا به قول برخی توسط برادر سهپهد طبرستان کشته می‌شود.

حال این سؤال مطرح است که آیا واقعا قیام سنباد به بهانه علاقه به ابومسلم و تعصب ناشی از قتل او بوده است؟

در قیام سنباد نکات بسیار جالبی وجود دارد. نخست اینکه او مانند ابومسلم هدف خاصی را دنبال می‌کند، یعنی همان‌گونه که ابومسلم دولت بنی‌امیه را نابود کرد و خلافت عباسی را به قدرت رساند، سنباد نیز تلاش کرد تا خلافت عباسی را نابود کرده و دوباره وحدت ملی ایران و در عین حال قدرت را در ایران و به‌ویژه منطقه خراسان مسخر خویش سازد.

سنباد از جو موجود در خراسان نهایت استفاده را می‌برد؛ یعنی اینکه او تلاش می‌کند تا از توان و قدرت تمامی گروه‌ها و فرقه‌های دینی نهایت استفاده را ببرد، چنان که در این امر تا اندازه زیادی نیز موفق شد.

خواجه نظام‌الملک در «سیاست‌نامه» (سیرالملوک)، در این باره می‌نویسد: «... چون ابوجعفر منصور بودوانیق به بغداد ابومسلم صاحب‌الدوله را بکشت در سال ۱۳۷ هجری رئیس بود. در شهر نیشابور گبر نام او سنباد و یا ابومسلم حق محبت و خدمات قدیم داشت و ابومسلم او را برکشیده بود و به درجه سپاه‌سالاری رسانیده. پس از قتل ابومسلم خروج کرد، طلب خون ابومسلم کرد و دعوی چنان کرد که ابومسلم را نکشته‌اند، ولیکن چون قصد کرد منصور به کشتن او، او نام مهین خدای عوجل را بخواند، کیوتری سفید کشت و از میان هر دو دست او پرید و اکنون در حصاری است و با مهدی و مزدک نشسته و اینک هر سه بیرون می‌آیند... و چون رافضیان نام مهدی و مزدکیان نام مزدک شنیدند، از رافضیان و خرم‌دینان خلقی زیاد بر روی گرد آمدند.»

درست است که سنباد تلاش کرد تا از تمامی وسایل برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند، اما این سخن نظام‌الملک چندان نیز بیانگر واقعیت نیست، زیرا در این زمان شیعیان و به خصوص اسماعیلیان که مد نظر خواجه است از قدرت و توانایی لازم برخوردار نبودند که او بخواهد با نام بردن از مهدی آن‌ها را بشوراند، دیگر اینکه بین زرتشتیان و مزدکیان نیز همواره اختلافاتی وجود داشت چنان که همین اختلافات باعث کشته شدن افرید- توسط سعایت زرتشتیان از او نزد ابومسلم- شد. نکته دیگر قیام سنباد، این است که در خراسان آن دوره تعداد زیادی از زرتشتیان زندگی می‌کردند که پس از ابومسلم هنوز هم به دنبال اهداف خود بودند، چنان که هنگامی که از تعداد سپاهیان سنباد ذکری به میان می‌آید، تعداد سپاه او را نود هزار، صد هزار و بیشتر قلمداد می‌کنند. هر چند در این تعداد باید شک کرد، مسئله سوم در قیام سنباد آن است که این قیام نشان داد که از ظلم و ستم دولت عربی مسلمان کاسته نشده است. نکته دیگری که می‌توان به استناد نوشته مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب «آفرینش و تاریخ»، به آن اشاره کرد، این است که در این قیام علاوه بر خراسان، منطقه دیگری نیز به کمک مردم خراسان می‌آیند و آن‌ها را در این امر خطیر همراهی می‌کنند که هنوز دین اسلام نتوانسته آن چنان که باید و شاید در آنجا رسوخ کند و سروش و مردمش هنوز بر ایپران باستانی خود مقیدند. این امر را می‌توان از پناهنده شدن سنباد به دربار سهپهد خورشید، سهپهد طبرستان درک کرد. در واقع به نظر می‌رسد که نام ابومسلم بهترین ابزار است برای رسیدن افراد و گروه‌های مختلف به هدف براندازی حکومت عباسی.

در نهایت باید متذکر شد که علت شکست سنباد را نیز منابع به‌گونه‌ای بیان می‌دارند که چندان با واقعیت تطبیق نمی‌کند. چنان که ابن‌اثیر در این باره می‌نویسد: «جمهور خواست درنگ کند و به جنگ مباردت ننماید. چون نزدیک شدند سنباد زنان اسیر مسلمین را بر شترها سوار کرد و پیشاپیش به میدان فرستاد. چون زنان مسلمان لشگر اسلام را دیدند از محل‌ها سر دراوردند و ضجه کردند و فریاد می‌زدند که دین اسلام از میان رفته، بادی هم وزید و جامه زنان را گرفت. اشترا ن از حرکت و لرزش جامه‌ها ترسیدند و رمیدند به سوی سپاه سنباد برگشتند و سپاه را پراکنده کردند. این پراکندگی و تفرقه موجب شد که مسلمین دلیر گشته به دنبال شترهای گریخته حمله کردند و شمشیرها را حواله دادند و هر چه خواستند و توانستند کشتند و انداختند، عده مقتولین بالغ بر شصت هزار گردید.»

این بیانات ابن‌اثیر را زمانی که با سخنان خواجه نظام‌الملک در مورد سنباد مقایسه می‌کنیم، به نتایج جالبی بر می‌خوریم، اول اینکه، ابن‌اثیر تمام یاران سنباد را مع(زرتشتی) می‌داند در حالی که خواجه تلاش می‌کند تا به نوعی شیعیان را که مخالف سرسخت حکومت سلجوقی بودند، وارد این معرکه کند. دوم اینکه، اگر به گفته خواجه نظام‌الملک او قصد براندازی خلافت را داشت و تلاش این بوده که از تمامی گروه‌های مخالف برای این اقدام استفاده کند، دلیلی نداشته که گروه‌های مسلمان منطقه خراسان را علیه خود تحریک کند و زنان آن را به قول ابن‌اثیر آغاز سپاهیان خود قرار دهد که باعث تحریک مسلمانان شود. از دیگر مطالب افرای امیر ابن‌اثیر تعداد کشتگان است و اینکه بیشتر مورخان تعداد یاران او را بین شصت تا صد هزار نفر دانسته‌اند، با توجه به این مطلب چگونه می‌توان تصور کرد، ده هزار نفر بتوانند شصت هزار نفر را از پای دراورند.

یکی دیگر از نکاتی که خواجه نظام‌الملک طی سخنان خود نسبت به سنباد به آن اشاره می‌کند مسئله مکان قتل ابومسلم است. او می‌گوید که ابومسلم در بغداد کشته شد، این در حالی است که طبق عقیده مورخانی چون ابوحنیفه احمدبن داوود دینوری این شهر در سال ۱۳۹قمری ساخته شده و شهری که ابومسلم در آن کشته شده رومه اعلام می‌گردد نه بغداد.

اما دلیل واقعی شکست سنباد را، به نظر می‌رسد بتوان در ناراحتی مسلمانان نسبت به عقاید او، به خصوص نظرش در مورد تخریب کعبه و نابودی جهان اسلام و تلاش برای کمک به زرتشتیان در جهت احیای دوباره تمدن باستانی ایران دانست و اگر سنباد به طرف طبرستان می‌رود و به دست طوس کشته می‌شود، نه به خاطر ناراحتی مردم و فرمانروایان طبرستان با عقاید این شخص، بلکه به خاطر ترس آن‌ها از قدرت‌یابی بیش از اندازه اوست و چه بسا دلیل این امر را زمانی می‌توان دریافت که خلیفه از حاکم طبرستان خواستار فرستادن اموال سنباد می‌شود

و او از فرستادن امتناع می‌کند.



قسمت اول این گزارش را در اینجا بخوانید